

تأملی در استدلال زبان خصوصی ویتگنشتاین

محمد سعیدی مهر*

غلامرضا حسین پور**

چکیده

بندهای ۲۴۳ تا ۳۱۵ پژوهش‌های فلسفی ویتگنشتاین حاوی بحث مهمی است که بعدها به «استدلال زبان خصوصی» معروف شد. مقصود از زبان خصوصی زبانی است که در آن تنها یک شخص، یعنی همان گوینده زبان، می‌تواند واژه‌های آنرا بفهمد. ویتگنشتاین دریافت که مفهوم زبان خصوصی بر دو بنیاد نادرست استوار است: یکی در باب سرشت تجربه و دیگری در باب سرشت زبان. نادرستی مفهوم زبان خصوصی در باب سرشت تجربه این است که این زبان، مبتنی بر یک تجربه خصوصی است و نادرستی این مفهوم در باب سرشت زبان هم این است که معنای واژه‌ها در زبان خصوصی از طریق تعریف اشاری به دست می‌آید. استدلال زبان خصوصی نشان می‌دهد که گوینده این زبان، به هیچ شیوه‌ای نمی‌تواند میان درست به نظر رسیدن و درست بودن، تمایزی برقرار کند؛ یعنی هیچ‌کس دیگری جز گوینده زبان خصوصی نمی‌تواند آنرا بفهمد و هیچ چیزی نمی‌تواند واژه چنین زبانی

* دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس؛ ای میل: saeedmehr-pour@yahoo.com

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه غرب، دانشگاه تربیت مدرس؛ ای میل:

reza-hossein-pour@yahoo.com

فرض شود تا به چیزی ارجاع دهد. شارحان ویتگنشتاین تفسیرهای مختلفی از استدلال زبان خصوصی اراء کرده‌اند که با بررسی و مقایسه آن‌ها روشن می‌شود که تفسیر کنی، از اتقان بیشتری برخوردار و به مدعیات ویتگنشتاین وفادارتر است.

کلید واژه‌ها: استدلال زبان خصوصی، ارجاع، رفتار - درد، تعریف اشاری، ویتگنشتاین.

مقدمه

«استدلال زبان خصوصی» (private language argument) یکی از مهم‌ترین جنبه‌های اقبال فیلسوفان انگلیسی زبان به فلسفه لودویگ ویتگنشتاین است. این استدلال در قلب کتاب پژوهش‌های فلسفی^۱ قرار دارد. از سال ۱۹۵۳، زمانی که این کتاب منتشر شد، بندهای ۲۴۳ تا ۳۱۵ پژوهش‌ها بسیار بیشتر از سایر بخش‌های کتاب‌های ویتگنشتاین مورد توجه بوده‌اند.^۲

البته «استدلال زبان خصوصی» اصطلاحی است که هرگز در پژوهش‌ها، یا در جای دیگری در نوشته‌های ویتگنشتاین اظهار نشده است. با این حال، بسیاری از مشهورترین شارحان و مفسران ویتگنشتاین به «استدلال زبان خصوصی» او، به‌عنوان هسته مرکزی پژوهش‌ها می‌نگرند.^۳

گفتنی است آنچه به نام «استدلال زبان خصوصی» معروف گشته، در واقع نه احتجاجی بر وجود زبان خصوصی بلکه استدلالی است بر رد امکان این زبان؛ زبانی که در آن تنها یک شخص، یعنی گوینده می‌تواند واژه‌های آن را بفهمد.

شاید دلیل این امر که فیلسوفان تحلیلی انگلیسی زبان نقش مهمی را برای «استدلال زبان خصوصی» در نظر می‌گیرند، این باشد که این استدلال، ما را به مسئله‌ای آشنا در فلسفه جدید - و حداقل از زمان دکارت - بازمی‌گرداند و آن مسئله این است: اساس

۱. *Philosophical Investigations*. تمامی ارجاعات ما به این کتاب، از ترجمه فریدون فاطمی، همراه با قدری دخل و تصرف است و از این‌پس آن‌را به اختصار «پژوهش‌ها» خواهیم خواند.

2. Baker, 2004, p. 109.

3. Pears, 1990, p. 361.

معرفت در ذهن بنیان گذاشته می‌شود. اساساً فرض این‌که ما از محتویات آگاهی مان که ذاتاً خصوصی‌اند شناختی داریم، دست‌کم برای فیلسوفان چند قرن گذشته کاملاً طبیعی به‌نظر می‌رسید. این مضامین و محتویات می‌توانند حقایقی بدیهی، مانند «من می‌اندیشم» و یا اموری مانند داده‌های حسی باشند. از این‌رو، شاید دلیل اصلی این‌که «استدلال زبان خصوصی» بسیار جذاب شده است، این باشد که این استدلال، در صورت معتبر بودن، نشان می‌دهد که این رهیافت فلسفه جدید اساساً بدون وجه و نادرست بوده است.^۴

واقعیت این است که اهمیت امکان وجود زبان خصوصی، بیشتر به دلیل پیامدهایش برای معرفت‌شناسی و فلسفه ذهن است. فیلسوفان بسیاری این بخش از متن پژوهش‌ها را به غایت گیرا و جذاب یافته‌اند تا به آن، به‌عنوان شرح و تفسیر استدلالی بنگرند که قاطعانه نظریات رایج فلسفی مانند ثنویت‌انگاری دکارتی،^۵ مبنایابی^۶ و یا دیدگاه‌هایی را که در آن‌ها ذهن مبتنی بر زبان تفکر^۷ است، متزلزل می‌کند.

در واقع، یکی از عواملی که باعث شده این بخش از پژوهش‌ها بدین‌گونه توجه فیلسوفان را جلب کند، این است که این بخش از متن پژوهش‌ها، با شرح و تفسیر شارحان و مفسرانی مواجه شده است که معتقدند ویتگنشتاین در این قطعات دیدگاه‌ها و نظراتش را در مورد سرشت تجربه بیان می‌کند و دقیقاً نظریات سنتی فلسفی مانند ثنویت‌انگاری یا مبنایابی را مورد توجه قرار داده و آن‌ها را به‌بوت نقد و بررسی می‌کشانند. برخی از فیلسوفان تجربه‌گرا هم تصور کرده‌اند که تنها امور واقعی که ما

4. Fogelin, 1987, p. 166.

۵. cartesian dualism. نظریه‌ای که بسیار مورد توجه دکارت بود و بر مبنای آن ذهن متمایز از بدن است. بر این اساس، دکارت ماهیت ماده را امتداد آن در مکان می‌داند و اذهان را جوهرهایی غیرممتد می‌پنداشت که از جوهر مادی متمایز می‌شوند و ماهیت جوهرهای ذهنی را نیز تفکر می‌انگاشت (Audi, 1999, p. 684).

۶. foundationalism. نظریه‌ای که بر مبنای آن شناخت و توجیه معرفتی ساختاری دو وجهی دارند: پاره‌ای از موارد شناخت و توجیه غیراستنتاجی یا مبنایی‌اند و موارد دیگر استنتاجی یا غیرمبنایی‌اند که در آن نهایتاً از شناخت یا توجیه مبنایی استنتاج می‌شوند (Andi, 1999, p. 321).

۷. language of thought. این نظریه بیان می‌کند که افکار، از جوه مهمی، شبیه زبان‌اند. به‌عبارت دیگر، ما به یک زبان فکر می‌کنیم. زبانی که ما با آن تفکر می‌کنیم، گاهی «زبان ذهن» نیز نامیده می‌شود تا از زبان‌های عمومی جدا شود (ریونزکرافت، ۱۳۸۷، ص ۱۵۴).

می‌دانیم، تجربیات خودمان هستند یا آنچه که ما در مورد جهان یا در مورد انسان‌های دیگر مدعی دانستن آن‌ها هستیم، مبتنی بر شناخت‌مان نسبت به حالات و فرایندهای ذهنی خودمان است. اما همان فیلسوفان عموماً مسلم می‌گیرند که شناخت ما از تجربیات‌مان می‌تواند حداقل برای خودمان، در زبان بیان شود و امکان این بیان، از پیش، هیچ اطلاع و آشنایی‌ای را با جهان خارج یا دیگر اذهان فرض نمی‌کند. کسی که این امر را می‌پذیرد، باید امکان یک زبان خصوصی را که واژه‌هایش معنا را از طریق ارتباط با تجربیات خصوصی به دست می‌آورند، قبول کند. در واقع، چنین فیلسوفی باید بپذیرد که زبان واقعی ما زبان خصوصی است؛ نه به این معنا که مخصوص یک کاربر است، بلکه به این معنا که معنای واژه‌هایش برای هر یک از ما از طریق یک فرآیند «خصوصی» به دست آمده است؛ یعنی یک تعریف اشاری (ostensive definition) که به یک امر تجربی اشاره کند و آن را به یک واژه پیوند دهد.^۸

البته، اگر تصور شود که معانی واژه‌ها، از طریق تعریف اشاری به دست می‌آید، می‌توان سؤال کرد که آیا معانی واژگانی که از طریق آن‌ها یک شخص دایره‌واژگانش را شکل می‌دهد، واقعاً مانند معانی همان واژگانی هستند که از طریق آن‌ها شخص دیگری هم می‌تواند دایره‌واژگانش را شکل دهد؟ بدین‌سان این شکل از تجربه‌گرایی با خود روایتی از شکاکیت را به همراه دارد که ویتگنشتاین این‌گونه بدان تصریح می‌کند:

آنچه در باب تجربه خصوصی، بنیادین است، این نیست که هر کس نمونه خاص خود را دارا است، بلکه این است که هیچ‌کس نمی‌داند آیا دیگران هم همین را دارند یا چیز دیگری را.^۹

اما استدلال زبان خصوصی، این واقعیت تجربه‌گرایی را با شکاکیت همراهش رد می‌کند. اهداف اصلی ویتگنشتاین در این جا رشته‌های تفکری هستند که ما را به فکر کردن در باب تجربیات درونی‌مان به عنوان نقطه آغاز محکمی برای فلسفه سوق می‌دهند؛ اما مقصد نهایی او این است که خواننده را وادارد تا ببیند چنین نظریاتی در

8. Kenny, 2006, p. 142.

9. Wittgenstein, 1991, p. 272.

باب تجربه درونی اصولاً معنا ندارند.

ایده زبان خصوصی

بندهای ۲۴۳ تا ۲۵۵ پژوهش‌ها ایده زبان خصوصی را مطرح می‌کند و بندهای ۲۵۶ تا ۳۱۵ هم شامل نقدها و حمله‌هایی بی‌امان به این ایده است که با انبوهی از مسائل و مطالب مرتبط و درهم تنیده عجین و سرشته شده‌اند:

۱. تبیین ارجاع و رفتار - درد

ویتگنشتاین در بند ۲۴۳، ایده زبان خصوصی را به‌عنوان زبانی که واژه‌هایش به احساسات بی‌واسطه و خصوصی‌گوشونده ارجاع می‌دهند، معرفی می‌کند؛ بنابراین بند ۲۴۴ هم با وادار کردن ما به تأمل و مذاقه در مفهوم به‌ظاهر بدیهی «ارجاع» آغاز می‌شود. ویتگنشتاین در بند ۲۴۴ از ما می‌پرسد: «چگونه واژه‌ها به احساسات ارجاع می‌دهند؟» و با طرح این سؤال، توجه ما را به سوی پرسش از سرشت ارتباط میان واژه‌ها و احساسات جلب می‌کند؛ پرسشی که در مرکز بحث بند ۲۵۶ پژوهش‌ها و ملاحظاتی که در پی آن می‌آیند قرار دارد.

وی در ادامه، واکنش خود را با این گفته نشان می‌دهد:

به‌نظر نمی‌رسد مسأله‌ای این‌جا وجود داشته باشد؛ آیا ما هر روز درباره احساسات صحبت نمی‌کنیم، و نام‌هایی را به آن‌ها نمی‌دهیم؟^{۱۰}

این امر او را به سمت پرسش از پیوند و ارتباط میان واژه‌ها و آنچه که این واژه‌ها نمایندۀ آنند، سوق می‌دهد:

اما چگونه پیوند میان نام و شیء نامیده شده برقرار می‌شود؟ این پرسش برابر است با این‌که چگونه انسان معنای نام‌های احساسات، مثلاً معنای واژه «درد» را یاد می‌گیرد؟^{۱۱}

وی در جای دیگری از پژوهش‌ها نمی‌پذیرد که واژه‌ای مانند «درد»، نام یک احساس باشد. او می‌نویسد:

اگر دستور زبان بیان احساس را از روی مدل «شیء و نام» بسازیم، شیء به‌عنوان امر بی‌ربط حذف می‌شود.^{۱۲}

ظاهراً به ما می‌گوید که نباید دستور زبان بسازیم؛ یعنی نباید به احساسی مانند «درد» به‌عنوان نام یک شیء توجه کنیم. البته این ملاحظات باید در پرتو نقد تعریف اشاری تبیین شوند. مدل «شیء و نام» که ویتگنشتاین در صدد ابطال آن است، بر آن است که گوینده، یک نام را از طریق آگاهی از صاحب نام می‌فهمد.^{۱۳} اصولاً ویتگنشتاین این امر را که ما امور و اشیاء را از طریق اشاره به آن‌ها و نامیدن آن‌ها تعریف می‌کنیم (تعریف اشاری) نمی‌پذیرد،^{۱۴} بلکه معتقد است که گوینده یا یاددهنده، با اشاره به چیزها، آن‌ها را نام می‌برد و شنونده یا یادگیرنده با عمل کردن بر روی چیزها و با تکرار واژه‌هایی که از گوینده آموخته، به تدریج با معنای واژه‌ها، یعنی با کاربردهای مختلف آن‌ها، آشنا می‌شود.^{۱۵} البته ویتگنشتاین منکر آن نیست که می‌توان نامی به یک احساس داد؛ بلکه او تنها تصریح می‌کند که دادن نام، از پیش یک صحنه‌آرایی (stage-setting) را فرض می‌کند و معتقد است که چنین صحنه‌آرایی‌ای، تنها در زبان عمومی ممکن است نه در زبان خصوصی.^{۱۶} اما اگر واژه درد به یک احساس از طریق تعریف اشاری ارجاع نمی‌دهد، پس چگونه ارجاع می‌دهد؟ و به چه شیوه‌ای می‌توان با احساس، ارتباط پیدا کرد؟ پاسخ ویتگنشتاین این است:

یک امکان هست: واژه‌ها با بیان‌های ابتدایی و طبیعی احساس مرتبط هستند و به‌جای آن‌ها به کار می‌روند. کودکی افتاده و گریه می‌کند؛ سپس بزرگسالان با او صحبت و ابراز عاطفه می‌کنند و بعد از آن، جمله‌ها را به او یاد می‌دهند. آن‌ها

۱۲. همان، ص ۲۹۳.

13. Kenny, 2006, p. 144.

14. Wittgenstein, 1991, pp. 1-6.

16. Kenny, 2006, p.145.

«رفتار - درد» (pain-behaviour) جدیدی را به کودک یاد می‌دهند. بنابراین می‌گویند که واژه «درد» واقعاً به معنای گریه کردن است؟ - برعکس: بیان شفاهی درد جایگزین گریه می‌شود و آن را توصیف نمی‌کند.^{۱۷}

گویا چنین است که واژه «درد» نمی‌تواند مستقیماً درد را فراچنگ آورد، بلکه باید از طریق روابطش با اظهارات طبیعی درد، با درد پیوند یابد.^{۱۸} برای ارتباط دادن «درد» با بیان درد، باید سعی کرد تا زبان را میان درد و بیان آن وارد کرد. البته ویتگنشتاین تصور می‌کند که چون ظهور شفاهی درد خودش بیانی از درد است، این امر احتمالاً نامعقول است:

چگونه می‌توانم تا آن‌جا پیش روم که بکوشم از زبان برای وساطت بین درد و بیان آن استفاده کنم؟^{۱۹}

در واقع وی به ما توصیه می‌کند که به جای پرسیدن از این‌که «چگونه واژه‌ها به احساسات ارجاع می‌دهند؟»،^{۲۰} بی‌سیمیم که چگونه واژه‌ها برای اظهار درد آموخته و استعمال می‌شوند.^{۲۱}

بدینسان موضع ویتگنشتاین با رفتارگرایی متفاوت است. اگر درد با «رفتار - درد» تعریف می‌شود، پس معنی گزاره «الف درد دارد»، این است که «الف به چنین و چنان شیوه‌ای رفتار می‌کند». اما ویتگنشتاین این تفسیر از نظریه‌اش را که «زبان - درد» (pain-language) با «رفتار - درد» پیوند می‌یابد، رد می‌کند. «درد» به معنای فریاد نیست: بیان شفاهی درد، بیان طبیعی درد را توصیف نمی‌کند، بلکه جای آن را می‌گیرد. اگر درد و رفتار - درد، قابل تفکیک هستند، چگونه واژه‌ها با بیان‌های طبیعی احساسات، پیوند تنگاتنگی پیدا می‌کنند؟ راه پیشنهادی ویتگنشتاین این است که آن‌ها در ارتباط با این

17. Wittgenstein, 1991, p. 244.

۱۸. همان، ص ۲۵۷-۲۵۶ و ۲۷۱.

۱۹. همان، ص ۲۴۵.

۲۰. همان، ص ۲۴۴.

21. Stern, 2004, p. 173.

بیان‌های طبیعی آموخته می‌شوند.^{۲۲}

۲. معنای احساسات خصوصی و قابل انتقال بودن درد

ویتگنشتاین در بندهای ۲۴۶ تا ۲۵۵ به تبیین واژه «خصوصی» می‌پردازد. او در بند ۲۴۶ می‌پرسد: «احساسات من به چه معنایی خصوصی هستند؟» و با این پرسش، دو معنای واژه «خصوصی» را از هم متمایز می‌کند. معنای اول واژه خصوصی با معرفت، و معنای دوم آن با مالکیت عجین شده است: در معنای اول، چیزی برای من خصوصی است که تنها من بتوانم در مورد آن بدانم؛ و در معنای دوم، چیزی برای من خصوصی است که تنها من بتوانم آن را داشته باشم. وی برای تبیین این‌که دردها به معنای اول خصوصی هستند، می‌گوید:

تنها من می‌توانم بدانم که آیا واقعاً درد دارم یا نه؛ شخص دیگر تنها می‌تواند آن را حدس بزند.^{۲۳}

و برای بیان این‌که دردها به معنای دوم خصوصی هستند، مدعی است:

شخص دیگری نمی‌تواند دردهای مرا داشته باشد.^{۲۴}

می‌توانیم معنای اول واژه «خصوصی» را به اختصار، «غیرقابل انتقال» (incommunicable) و معنای دوم آن را «غیرقابل تفکیک» (inalienable) بدانیم که بدینسان پرسش «آیا احساسات خصوصی اند؟» به دو پرسش تحلیل می‌شود:

۱. آیا احساسات غیرقابل انتقال اند؟

۲. آیا احساسات غیرقابل تفکیک اند؟

پاسخ وی به پرسش اول منفی است؛ و به پرسش دوم این است که: به هیچ روی غیرقابل تفکیک بودن برای احساسات عجیب نیست. این نظریه که دردها «غیرقابل انتقال» هستند، پیوندی از دو نظریه قابل تفکیک ذیل است:

22. Wittgenstein, 1991, p. 244; Kenny, 2006, p. 146; Mulhall, 2007, pp. 23-40.

23. Wittgenstein, 1991, p. 246.

۱. من می‌توانم بدانم که درد دارم.

۲. دیگران نمی‌توانند بدانند که من درد دارم.^{۲۵}

ویتگنشتاین هر دو نظریهٔ اخیر را رد می‌کند و می‌گوید: نظریهٔ دوم «از یک حیث غلط و از حیث دیگر بی‌معناست».^{۲۶} یعنی اگر ما واژهٔ «دانستن» را به صورت متعارف استعمال کنیم، این نظریه غلط است؛ چرا که دیگران هنگام دردمندی من اغلب می‌دانند که من درد دارم. مثلاً اگر آن‌ها مرا در حال قرمز شدن و فریاد کشیدن ببینند، می‌فهمند که من در حال درد کشیدن ام. اما اگر ما واژهٔ «دانستن» را به معنای مصطلح «دانستن به شیوه‌ای که شک، منطقاً متفی باشد» بگیریم، نظریهٔ دوم بی‌معنا است. زیرا در این معنا، شناخت و معرفت تنها می‌تواند در جایی که شک، ممکن است، وجود داشته باشد.^{۲۷} سبب این‌که مردم باور دارند که یک انسان هرگز نمی‌داند که انسان دیگری درد دارد، امکان تظاهر است. انسانی که دردی را اظهار می‌کند، آیا نمی‌تواند صرفاً تظاهر کرده باشد؟ ویتگنشتاین در پاسخ به این پرسش می‌گوید که مواردی وجود دارد که در آن‌ها فرض تظاهر بی‌معنا است و برای نمونه، مورد کودکان و حیوانات^{۲۸} را می‌آورد. انسان برای این‌که بتواند تظاهر کند یا دروغ بگوید، نیاز به تبحر یافتن در مهارت‌هایی دارد که کودکان و حیوانات ندارند.^{۲۹}

۳. این‌همانی و غیرقابل تفکیک بودن دردها

ویتگنشتاین در بند ۲۵۳ با این ادعا که دردها غیرقابل تفکیک‌اند، از نظریهٔ غیرقابل انتقال بودن درد، عبور می‌کند: «تنها من می‌توانم دردهایم را داشته باشم». آیا این ادعا درست است؟ گزارهٔ «اگر آن‌ها دردهای من هستند، پس من آن‌ها را دارم» به صراحت یک بیان دستور زبانی است که توجه ما را به سوی ارتباط میان ضمیر «من» و ضمیر ملکی «مال من» جلب می‌کند؛ اما این امر به ما چیز خاصی دربارهٔ درد نمی‌گوید.

25. Kenny, 2006, p. 146.

26. Wittgenstein, 1991, p. 246.

۲۷. همان، ص ۲۲۱.

۲۸. همان، ص ۲۴۹ و بعد.

۲۹. همان، ص ۲۹-۲۲۷.

Archive of SID

دو پرسش نیز در این جا مطرح می شود: ۱. «داشتن» در این جا به چه معناست؟ و ۲. گیریم که اگر آن‌ها دردهای من باشند، من باید آن‌ها را داشته باشم، آیا علاوه بر من، هر کس دیگری می تواند آن‌ها را داشته باشد؟ ویتگنشتاین می پرسد: «دردهای من کدامند؟ معیار این‌همانی [میان دردهای من و دیگری] در این جا چیست؟».^{۳۰}

این دو پرسش مطرح شده، با هم متفاوتند. یک پرسش به دنبال معیاری برای دارنده یک درد است؛ و پرسش دیگر به دنبال معیار این‌همانی برای یک درد است. پرسش اول در بند ۳۰۲ پاسخ داده می شود: دارنده درد کسی است که آن را بیان و ابراز کند. پس، دردهای من، دردهایی هستند که من بیان می کنم؛ یا شاید دردهایی که، اگر قرار است اساساً بیان شوند، از طریق من بیان خواهند شد.^{۳۱} این امر می تواند معیار محکمی باشد. آیا دردهای من دردهایی هستند که فقط در بدن من احساس می شوند؟ ویتگنشتاین مکرراً استدلال کرده است که امکان دارد کسی بتواند درد را در بدن دیگری احساس کند.^{۳۲} درد یک شخص، می تواند در بدن شخص دیگری هم احساس شود؛ مثلاً زمانی که صدمه‌ای به بدن کسی وارد می شود؛ که البته این، قابل تصور است. مثلاً وقتی که شما دستتان را می برید، من درد را در انگشتم احساس کنم.^{۳۳} بنابراین درد من ضرورتاً دردی نیست که فقط در بدن من احساس شود. دردهای من دردهایی هستند که من آن‌ها را بیان می کنم؛ و بیان درد من می تواند جایی را بیرون از بدن من برگزیند.

اکنون باید بینیم معیار این‌همانی برای دردها چیست؟ ویتگنشتاین می پرسد که: چگونه دردهایی مانند دندان درد از دردهای دیگر متمایز می شوند؟ و پاسخ می دهد: از طریق شدت و قوت، ویژگی‌ها و موقعیت‌های مشابه. فرض کنید که این دردها مشابه هستند، مثلاً فرض کنید که من و شما هر دو درد شدیدی را یک ساعت بعد از خوردن غذایی خاص در قسمت فوقانی بطن احساس می کنیم. پس گفتن این‌که ما هر دو همان درد را احساس می کنیم، کاملاً طبیعی است. اما این امر دقیقاً صحیح نیست؛ زیرا دردها عیناً در همان جا احساس

۳۰. همان، ص ۲۵۳.

۳۱. همان، ص ۳۰۲.

www.SID.ir

۳۳. همان، ص ۵۴.

نمی‌شوند، بلکه تطابق آن‌ها، تنها در جاهایی در دو بدن متفاوت است.^{۳۴} ما می‌توانیم بپذیریم که دردها غیرقابل تفکیک هستند؛ اما این امر احساسات را خصوصی‌تر از رفتار نخواهد کرد. البته به یک معنا تجربیات، خصوصی‌تر از رفتار هستند: تجربیاتی مانند درد می‌توانند مخفی نگه داشته شوند، بدون این‌که به هیچ‌وجه، به صورت عمومی آشکار شوند. اگر کسی بخواهد نامی به تجربه‌ای دهد، آن را برای خود خصوصی نگه می‌دارد. پس همان‌طور که ویتگنشتاین می‌پذیرد، چنین تجربیات خصوصی‌ای وجود دارند. اما اگر تجربه خصوصی، تجربه‌ای است که مخفی نگه داشته می‌شود، دلیلی وجود ندارد تا تجربه‌ای را که مخفی نگه داشته نمی‌شود، تجربه‌ای خصوصی بخوانیم. اگر ما «خصوصی» را به این معنا بگیریم، و بپرسیم: «آیا دردها تجربیات خصوصی هستند؟»، تنها پاسخ ممکن این است که «برخی آری و برخی نه» و از این واقعیت که برخی از تجربیات به این معنا، تجربیات خصوصی هستند، نتیجه نمی‌شود که تمام تجربیات می‌توانند تجربیات خصوصی باشند. استدلال «آنچه گاهی اتفاق می‌افتد، همیشه هم می‌تواند اتفاق بیفتد»، استدلالی مغالطه‌آمیز است.^{۳۵}

عدم کارایی زبان خصوصی و نقد تعریف اشاری

ویتگنشتاین در بند ۲۵۶ دوباره به بحث از زبان خصوصی می‌پردازد: «زبانی که تجربیات درونی مرا توصیف می‌کند و تنها خودم می‌توانم بفهمم».^{۳۶} ویتگنشتاین در این بند، توجه ما را به سوی پرسش از این‌که چگونه واژه‌های این زبان با اشیاء مرتبط می‌شوند، جلب می‌کند. او تأکید می‌کند که ما نمی‌توانیم صرفاً با صحبت کردن، هیچ احساس یا تجربه عادی و معمولی را موضوع یک واژه در زبان خصوصی قرار دهیم.

این ویژگی حتی برای مثال‌های اصلی‌ای که او به بحث در مورد آن‌ها می‌پردازد، یعنی احساس «درد» و دیدن رنگ «قرمز»، نیز به کار می‌رود. زیرا اگر واژه‌ای عمومی برای احساس «درد» یا یکی از آن تجربیاتی که صفت مشخصه اظهارات طبیعی است – مثال اصلی ویتگنشتاین در این‌جا درد است، و راه‌هایی که مردم از طریق آن‌ها نوعاً به

34. Kenny, 2006, pp. 149-150.

35. Mulhall, 2007, pp. 68-95; Kenny, 2006, p. 150.

36. Wittgenstein, 1991, p. 256.

درد^{۳۷} واکنش نشان می دهند - وجود داشته باشد، پس همیشه امکان این امر نیز هست که شخص دیگری نیز درباره آن‌ها صحبت کند. اما باید دقت کرد که در این حالت، این زبان نمی تواند به معنای مشخص و بارزی خصوصی باشد؛ و بیان طبیعی برای احساس و واژه از پیش موجودی که آن را توصیف کند، وجود ندارد. در این حالت است که «من تنها نام‌ها را به احساسات پیوند می دهم و این نام‌ها را در توصیفات به کار می برم» (بند ۲۵۶).^{۳۸} در واقع، مشکل اصلی با ایده زبان خصوصی این نیست که این زبان کارآیی محدودی دارد، بلکه مسأله این است که این زبان فاقد انسجام است و بنابراین اصلاً کارآیی ندارد.

اما بند ۲۵۷ پژوهش‌ها حالتی را تصور می کند که در آن حالت، شیوه متداول و رایجی برای بیان «درد»، و بنابراین راهی برای تعلیم واژه «درد» وجود ندارد. در این حالت، زبان خصوصی، حداقل برای بیان «درد» کنار گذاشته می شود. این امر البته ایجاب می کند که کسی که مثلاً به زبان خصوصی صحبت می کند، نامی را برای درد ابداع کند؛ اما مسلماً نمی تواند معنایش را به کس دیگری توضیح دهد. این ملاحظات با این پرسش آغاز می شود که: چگونه می توانیم جهانی را تصور کنیم که در آن مردم هرگز دردهایشان را بیان نمی کنند؟

یکی از مضامین اصلی پژوهش‌ها این است که افعال مشخص زبانی مانند: دادن یک تعریف اشاری، تعیین یک بیان لفظی (شفاهی) از معنای یک واژه و یا تفسیر یک قاعده، در بستر توانایی عملی ما به وجود می آیند و دلالت آن‌ها هم منوط به «بافت زندگی مان» است. «زبان» به عنوان یک کل، و «اشاره» به عنوان یک جزء، همیشه وابسته به زمینه عملی است. تعریف اشاری که مرتبط با اشیاء است، همیشه وابسته به زمینه پیشینی اعمال است. نقد تعریف اشاری خصوصی با این بند از پژوهش‌ها منطبق است: «کسی که فراموش می کند که: برای آن که صرف عمل نامگذاری مفهومی داشته باشد، مقدار زیادی از صحنه آرایبی زبان باید مفروض باشد».^{۳۹} البته این ایده محوری، به تعریف اشاری خصوصی محدود نمی شود، بلکه برای تمام تعاریف اشاری کاربرد دارد.

باید توجه داشت که مسأله اصلی ویتگنشتاین این نیست که ما نمی‌توانیم به‌طور پیوسته به تعریف امور خصوصی پردازیم، بلکه مسأله این است که در واقع کسی نمی‌تواند چیزی را مطابق با چنین زبانی مطرح کند. به عبارت دیگر، این مسأله نهایتاً مسأله‌ای منطقی است که در بند ۲۵۷ برجسته می‌شود.^{۴۰} در واقع، از نظر ویتگنشتاین، با ایده زبان خصوصی، کاربرد زبانمان را بد می‌فهمیم. باید توجه داشته باشیم که صرفاً فکر کردن به یک قاعده، برای پیروی از آن کافی نیست و نباید تصور کرد که فکر کردن، پیروی از یک قاعده است؛ درست همان‌طور که فکر کردن به پول، برای پول‌دار شدن کافی نیست.

استدلال علیه زبان خصوصی

بند ۲۵۸ پژوهش‌های یکی از مشهورترین و بحث‌انگیزترین قطعات این کتاب است. بسیاری از فیلسوفان مانند دیوید پیرس، آنتونی کنی، جان کانفیلد، دیوید استرن و... ادعا کرده‌اند که در بند ۲۵۸ استدلالی قانع‌کننده علیه امکان زبان خصوصی وجود دارد. استدلال زبان خصوصی (بند ۲۵۸) به اعتقاد برخی از برجسته‌ترین مفسران ویتگنشتاین، همیشه از طریق خوانندگان پژوهش‌ها بد فهمیده شده است. وی در بند ۲۵۸ می‌گوید:

بیابید حالت زیر را تصور کنیم: می‌خواهم روزنوشتی از تکرار یک احساس معین را نگهداری کنم. با این هدف نشانه «S» را برای آن تعیین می‌کنم و هر روزی که این احساس را پیدا می‌کنم، این نشانه را در تقویم می‌نویسم. — پیش از همه یادآور می‌شوم که نمی‌توان تعریفی برای این نشانه تدوین کرد. — اما باز هم می‌توانم نوعی تعریف اشاری از آن بدهم! — چگونه؟ آیا می‌توانم به این احساس اشاره کنم؟ — به مفهوم معمولی آن، نه. اما من سخن می‌گویم، یا علامت را می‌نویسم، و در عین حال توجه خود را بر آن احساس متمرکز می‌کنم. — و به این ترتیب، تو گویی، به آن به‌طور درونی اشاره می‌کنم. — اما همه این تشریفات به چه درد می‌خورد؟ چون به‌نظر می‌رسد همه این‌ها فقط تشریفات باشد! — به یقین تعریف، به درد تثبیت معنای یک نشانه می‌خورد. — خوب، این دقیقاً به وسیله

تمرکز توجه من انجام می‌گیرد؛ چون من به این طریق، پیوند بین نشانه و احساس را در خود حک می‌کنم. — اما «آن را در خود حک می‌کنم» فقط می‌تواند بدین معنی باشد: این فرایند باعث می‌شود که این پیوند را در آینده به درستی به یاد آورم. اما در این حالت کنونی معیاری برای صحت ندارم. این جا، انسان می‌خواهد بگوید: هر آنچه قرار است به نظرم درست بیاید، درست است؛ و این فقط به این معنی است که این جا نمی‌توانیم درباره «درستی» سخن بگوییم.^{۴۱}

جان کانفیلد معتقد است که می‌توان استدلال زبان خصوصی را در بند ۲۵۸ ساختار شکنی درونی ایده زبان خصوصی دانست؛ چرا که ویتگنشتاین در بند ۲۵۸ پیشنهادی فرضی برای زبان خصوصی بنا نمی‌کند. از نظر کانفیلد، بند ۲۸۸ پژوهش‌ها می‌تواند به عنوان شرحی از بند ۲۵۸ تلقی شود.^{۴۲}

۱. تفسیر پیرس از بند ۲۵۸

دیوید پیرس «استدلال زبان خصوصی» را نقطه محوری پژوهش‌ها^{۴۳} و احتمالاً نقطه محوری کل فلسفه متأخر ویتگنشتاین می‌داند. او این استدلال را چونان «یک واحد کامل و مستقل»^{۴۴} می‌بیند. پیرس معتقد است این قطعه از پژوهش‌ها خود، جامع و کامل است و می‌توان آن را از مابقی پژوهش‌ها جدا کرد و به تنهایی مورد ارزیابی قرار داد. به اعتقاد پیرس، در بند ۲۵۸ و شاید هم تنها در سه جمله آخرش استدلالی علیه امکان زبان خصوصی وجود دارد. این استدلال از نظر پیرس نشان می‌دهد که در زبان خصوصی، برای گوینده، تمایزی میان به کار بردن درست یک واژه در پیوند با یک نوع احساس، و به کار بردن نادرست آن، وجود ندارد.^{۴۵} در واقع، این بدان معنا است که گوینده، «قادر نیست موجد زبانی توصیفی»^{۴۶} از طریق دادن «نوعی تعریف اشاری از

41. Wittgenstein, 1991, p. 258.

42. Canfield, 1991, p. 121.

43. Pears, 1990, p. 361.

انواع احساس»^{۴۷} باشد. او «نمی‌تواند انواع پدیدارها را بازشناسی کند» یا «به‌کار بردن واژه‌ها را برای آن پدیدارها یاد بگیرد.»^{۴۸} بنابراین زبانی برای ارجاع به «احساسات بی‌واسطه خصوصی» وجود ندارد.

اهمیت تفسیر پیرس دقیقاً بر اصرار او در طرح پرسش از چگونگی به‌دست آمدن این نتیجه استوار است که: چرا باید گوینده چنین زبانی ناکام بماند؟

اگر زبان احساس از جهان عینی کاملاً جدا می‌شود، آن «فقدان مهم» که ما را بدون تمایز میان درست به نظر رسیدن، و درست بودن رها می‌کند، دقیقاً چیست؟^{۴۹}

پیرس تصور می‌کند که یافتن پاسخی برای این پرسش در متن پژوهش‌ها کار ساده‌ای نیست.^{۵۰} او دو پاسخ ممکن را ذکر می‌کند؛ اولین پاسخ او اشاره به این امر دارد که گوینده زبان خصوصی به هیچ شیوه‌ای نمی‌تواند تمایزی را میان درست به نظر رسیدن و درست بودن برقرار کند. چون او قادر نیست تا داوری‌های همسانش را، در یک مورد، از یک موقعیت به موقعیت دیگری، با پرسش از دیگران، بررسی و کنترل کند. بر پایه دومین پاسخ، گوینده زبان خصوصی شانس بررسی داوری‌هایش را «در باب اشیاء خارجی استاندارد»^{۵۱} از دست داده است و از این‌رو قادر نیست که میان درست به نظر رسیدن و درست بودن تمایز برقرار کند. در واقع، اولین پاسخ پیرس، مشخصه‌ای از زبان خصوصی را دربردارد؛ یعنی این واقعیت که هیچ‌کس دیگری جز گوینده زبان خصوصی نمی‌تواند آن را بفهمد. دومین پاسخ هم بر امری بنیادی‌تر تمرکز می‌کند؛ یعنی هیچ چیزی، نمی‌تواند واژه چنین زبانی فرض شود تا به چیزی ارجاع دهد.

پیرس تصور می‌کند که در پاسخ دوم است که آن «فقدان مهم» اتفاق می‌افتد. چون احساسات «از هر چیزی از جهان عینی کاملاً جدا شده‌اند»^{۵۲} و نمی‌توانند به چیزی ارجاع دهند. اما چرا آن‌ها نمی‌توانند به چیزی ارجاع دهند یا در باب چیزی حرفی بزنند؟

۴۷. همان، ص ۲۱۳.

۴۸. همان، ص ۴۱۶.

۴۹. همان، ص ۳۶۱.

۵۰. همان، ص ۳۳۳.

۵۱. همان، ص ۳۶۲.

۵۲. همان، ص ۳۲۸.

در این جا پاسخ پیرس این است که گوینده زبان خصوصی، شرط لازم را برای یادگیری کاربرد واژه‌های زبانش - برای منظور داشتن چیزی - نمی‌تواند محقق کند. این شرط لازم در غالب موارد، توسط کسی که مهارتی را کسب می‌کند، یا یاد می‌گیرد که چگونه چیزی را به درستی انجام دهد، به دست می‌آید. پیرس معتقد است که گوینده یک زبان، نوع خاصی از مهارت را دارد و به دست آوردن مهارت به کار بردن یک واژه برای منظور داشتن چیزی، با یادگیری چگونگی استفاده درست از آن در هر موقعیتی، ممکن است.^{۵۳}

به اعتقاد پیرس، ارجاع به احساسات «در عرصه خصوصی ذهن»، مانند ارجاع به اشیای عینی «در عالم خارج» نیست.^{۵۴} ارتباط یک گوینده با احساسات، مانند ارتباط او با خواص اشیای عینی نیست.^{۵۵} احساسات در زبان خصوصی، «چیزی کاملاً منفک از تمام معیارهای عینی»^{۵۶} هستند. بنابراین آن «فقدان مهم»، همان فقدان وجود هر معیار قابل استفاده یا ممکن برای آزمودن درست به کار بردن واژه‌ها است. اما اشیای عینی، درست برعکس، می‌توانند معیارهایی را فراهم کنند تا گوینده بتواند تمایزی را میان درست بودن و درست به نظر رسیدن کاربرد یک واژه برقرار کند.

۲. تفسیر استرن از بند ۲۵۸

در نخستین ملاحظات مباحث مربوط به زبان خصوصی، در پژوهش‌ها، ویتگنشتاین نه تنها به پرسش از امور خصوصی که مورد بحث است، توجه می‌کند، بلکه برای تفهیم بیشتر نظریات خود، قطعات مختلف پژوهش‌ها را در دیالوگی فرضی که میان «هم‌سخن» (the interlocutor) و «راوی» (the narrator) متن برقرار می‌شود، طرح و تدوین می‌کند.

واقعیت این است که مفسران ویتگنشتاین به ندرت به ایضاح دیالوگ‌هایی می‌پردازند که ویتگنشتاین در بندهای مختلف پژوهش‌ها، از زبان آن‌ها استدلالات و

۵۳. همان، ص ۴۱۶.

۵۴. همان، ص ۳۵۴.

۵۵. همان، ص ۳۵۷.

۵۶. همان، ص ۳۵۰.

مسائل خاصی را بیان می‌کند. عموماً مسلم انگاشته می‌شود که مباحثه‌های محاوره‌ای که پژوهش‌ها را کامل می‌کنند، از مناظره‌ای میان دو دیدگاه برگرفته می‌شوند: یکی از آن‌ها، معمولاً به‌عنوان راوی نظرات ویتگنشتاین تعریف می‌شود و ظاهراً دیدگاه‌های مؤلف را شرح می‌دهد؛ در حالی که دیدگاه دیگر، معمولاً در قالب هم‌سخن معرفی می‌شود و نقش بی‌تجربه‌ای خام را بازی می‌کند.

بر مبنای این رهیافت، مناظره میان این دو دیدگاه تنها نگاهی ادبی، و از ویژگی‌های کم‌اهمیت و سطحی متن نیست؛ بلکه یکی از مشخصه‌های تفکر ویتگنشتاین این است که معمولاً خواننده را با انتخابی میان دو امر، در یک دوراهی و تنگنا قرار می‌دهد. بسیاری از دیالوگ‌های بین راوی و هم‌سخن در پژوهش‌ها، در واقع مباحثاتی میان مدافعان دیدگاه‌های متقابل هستند. اما این‌که چگونه می‌توان فهم صحیحی از این دیالوگ‌ها داشت، باید گفت که بسیاری از خوانندگان، دیدگاه‌های خود مؤلف را به راوی مؤلف نسبت می‌دهند. راوی تقریباً همیشه بهتر از دیدگاه یا دیدگاه‌های دیگر، در این مباحثات و مناظرات موضع می‌گیرد. برای این خوانندگان، وظیفه اصلی مفسر این است که استدلال ویتگنشتاین را استخراج کند و راه‌حل‌هایش را به شیوه قابل فهم و روشنی ارائه دهد. ۵۷

به اعتقاد دیوید استرن، اگر ما به بند ۲۵۸ پژوهش‌ها، به عنوان یک کل بنگریم، می‌بینیم که این قطعه از معدود قطعاتی است که در آن، هم‌سخن، واژه‌هایی بیشتر از راوی مفروض را بیان می‌کند و واژه‌های راوی نیز مجموعه‌ای از پاسخ‌های منفی به پیشنهادات هم‌سخن است. بیایید ابتدا عبارت‌های هم‌سخن را در این بند، برجسته ساخته و از عبارات راوی جدا کنیم:

بیایید حالت زیرا را تصور کنیم. می‌خواهم روزنوشتی از تکرار یک احساس معین را نگهداری کنم. با این هدف نشانه «S» را برای آن تعیین می‌کنم و هر روزی که این احساس را پیدا می‌کنم این نشانه را در تقویم می‌نویسم. — پیش از همه یادآور می‌شوم که نمی‌توان تعریفی برای این نشانه تدوین کرد. — اما باز هم می‌توانم نوعی تعریف اشاری از آن بدهم! — چگونه؟ آیا می‌توانم به این احساس

اشاره کنم؟ — به مفهوم معمولی آن، نه. اما من سخن می‌گویم، یا علامت را می‌نویسم، و در عین حال توجه خود را بر آن احساس متمرکز می‌کنم — و به این ترتیب، تو گویی، به آن به‌طور درونی اشاره می‌کنم. — اما همه این تشریفات به چه درد می‌خورد؟ چون به نظر می‌رسد همه این‌ها فقط تشریفات باشد! به یقین تعریف به درد تثبیت معنای یک نشانه می‌خورد. — خوب، این دقیقاً به وسیله تمرکز توجه من انجام می‌گیرد؛ چون من به این طریق پیوند بین نشانه و احساس را در خود حک می‌کنم. — اما «آن را در خود حک می‌کنم» فقط می‌تواند بدین معنی باشد: این فرایند باعث می‌شود این پیوند را در آینده به درستی به یاد آورم. اما در این حالت کنونی معیاری برای درستی ندارم. اینجا، انسان می‌خواهد بگوید: هر آنچه قرار است به‌نظم درست بیاید درست است. و این فقط به این معنی است که این‌جا نمی‌توانیم درباره «درستی» سخن بگوییم.^{۵۸}

استرن می‌گوید در بند ۲۵۸، هم سخن از ما می‌خواهد که یک زبان خصوصی را تصور کنیم. در واقع، هم سخن درصدد ارائه یک نشانه (حرف «S») برای اظهار یک احساس است. اما در بند ۲۶۱، راوی اشاره می‌کند که این فرض‌ها غیرمنطقی‌اند؛ یعنی اگر «S» نام یک احساس باشد، پس این واژه برای کسی که به زبان ما سخن می‌گوید، باید قابل فهم باشد. اما هم سخن هم معتقد است امکان دارد که ما بازای درونی برای تعریف اشاری، جای دلالت بر شیء مزبور را بگیرد؛ ولی راوی تأکید می‌کند که این، یک بازی پوچ است. زیرا هیچ نشانه‌ای برای آن داده نشده است.

دوباره هم سخن می‌گوید که با یک تعریف درونی می‌توان این‌کار را انجام داد؛ یعنی این‌که من این ارتباط را در خود حک کنم. اما راوی تصریح می‌کند که هم سخن اصلاً کاری نکرده است؛ یعنی معنایی را به واژه نداده است. «هر آنچه قرار است به‌نظم درست بیاید درست است» چون هیچ واژه‌ای تعریف نشده و هیچ قاعده‌ای هم تأسیس نشده است. اغلب مفسران، این قطعه را چنان خوانده‌اند که گویا ویتگنشتاین به نتیجه‌ای درباره معیار درستی — که در دو جمله پایانی این قطعه جمع‌بندی شده است — رسیده بود. اما از نظر استرن، واژه‌های نهایی بند ۲۵۸، به‌عنوان رد قاطع این ایده که می‌گوید من

می‌توانم احتمالاً چنین معیاری را داشته باشم، باید بهتر تفسیر شوند.^{۵۹}

۳. تفسیر کنی از بند ۲۵۸

آنتونی کنی معتقد است ویتگنشتاین تا بند ۲۵۷ نتیجه می‌گیرد که واژه «درد» تعلق به زبان خصوصی ندارد و از بند ۲۵۸ به بعد، دیگر به درد توجه نمی‌کند، بلکه التفات او بیشتر به «شبه درد» (Seudo-pain) است؛ یعنی احساسی که فرض می‌شود شبیه درد است، اما در غیر قابل انتقال بودن، متفاوت با درد است. قرار بر این است که نام این شبه درد از طریق تعریف اشاری خصوصی آموخته شود. به نظر کنی، ویتگنشتاین در بند ۲۵۸ تلاش می‌کند تا به شبه درد، یک تناظر زبانی را الحاق کند. فرض کنیم که من می‌خواهم خاطرات خود را دربارهٔ رویداد یک احساس مشخص، به‌طور منظم بنویسم و فرض کنیم که من این احساس را با نشانه «S» مشخص می‌کنم. البته برای این فرض ضروری است که هیچ تعریفی از این نشانه بیان نشود؛ یعنی بگوییم که هیچ تعریفی نمی‌تواند در چارچوب زبان عمومی ما داده شود. اگر این شرط انجام نشود، پس این زبان که این نشانه به آن متعلق است، یک زبان خصوصی نخواهد بود. این نشانه تنها باید برای من از طریق تعریف اشاری خصوصی و توجه من به این احساس و ایجاد این نشانه تعریف شود: «من سخن می‌گویم، یا علامت را می‌نویسم، و در همین حال توجه خود را بر آن احساس متمرکز می‌کنم... من به این طریق پیوند بین نشانه و احساس را در خود حک می‌کنم» (بند ۲۵۸).

ویتگنشتاین می‌گوید که چنین آدابی نمی‌تواند پیوندی مناسب ایجاد کند: «من آنرا در خود حک می‌کنم، تنها می‌تواند به این معنا باشد که: این فرآیند موجب می‌شود که این پیوند را در آینده به درستی به یاد آورم. اما در مورد کنونی معیاری برای صحت آن ندارم. انسان می‌خواهد بگوید: هر آنچه قرار است به نظرم درست بیاید درست است؛ و این فقط یعنی این‌جا نمی‌توانیم دربارهٔ «درستی» سخن بگوییم» (بند ۲۵۸)^{۶۰}

ویتگنشتاین نمی‌پرسد «زمانی که من چیزی را «S» می‌نامم، چگونه خواهم دانست

که در آینده هم مراد من همان S است؟»، حتی اگر به غلط فکر کنم که چیزی S است، باید معنای S را بدانم؛ و این آن چیزی است که ویتگنشتاین معتقد است در زبان خصوصی غیرممکن است:

بیا بید جدولی را تصور کنیم (چیزی مانند یک فرهنگ) که فقط در تخیل ما وجود دارد. فرهنگ را می‌توان برای توجیه ترجمهٔ یک واژهٔ X به واژه‌ای مانند Y به کار برد. اما آیا اگر فقط در تخیل قرار باشد، به چنین جدولی نگاه شود، باز هم باید این را توجیه بنامیم؟ — «خوب، بله؛ در این صورت یک توجیه ذهنی خواهد بود.» — اما توجیه عبارت است از توسل به چیزی مستقل. — «اما به یقین من می‌توانم از یک خاطره به دیگری توسل جویم. مثلاً من نمی‌دانم آیا ساعت حرکت قطار را درست به خاطر آورده‌ام یا نه و برای واریسی آن به ذهنم می‌آورم که صفحهٔ جدول زمانی چه شکلی داشت. آیا این جا هم همان جور نیست؟» — نه؛ چون این فرآیند باید خاطره‌ای را پدید آورد که عملاً صحیح باشد. اگر خود تصویر ذهنی جدول زمانی را نتوان از حیث صحت آزمون کرد، چگونه می‌تواند صحت خاطرهٔ نخست را تأیید کند؟ (مثل این است که کسی چند نسخه از روزنامه‌ای را بخرد تا مطمئن شود که آنچه نوشته شده، راست است.) (بند ۲۶۵).

این قطعه معرکهٔ آرای مفسران است و معنای آن این است که: فرض کنیم که من می‌خواهم آنچه را که احساس خصوصی S می‌نامم، با توسل به یک لوح ذهنی که در آن نمونه‌های انواع گوناگون اشیای خصوصی، در پیوند با نمادها ثبت می‌شوند، توجیه کنم.^{۶۱} برای استفاده از چنین لوحی، باید نمونهٔ درست را به یاد آورد؛ مثلاً من باید برای به یاد آوردن نمونه‌ای که متعلق به S است، مطمئن باشم که آن مثلاً متعلق به T نیست. اما همان‌طور که این لوح تنها در تخیل موجود است، هیچ واقعییتی نمی‌تواند وجود داشته باشد تا ببینیم که نمونه با S همراه است. تمام آنچه می‌تواند وجود داشته باشد، به خاطر آوردن این امر است که نمونه با S همراه است.^{۶۲}

61. Wittgenstein, 1981, sections 546-552.

62. Kenny, 2006, p. 152.

کنی می‌گوید ویتگنشتاین در بند ۲۵۸ می‌خواهد نشان دهد که تعریف اشاری خصوصی «این»، «S» نامیده می‌شود»، نمی‌تواند معنایی به S بدهد. فرض کنیم که در زمانی بعد از ساختن این تعریف در آینده، گوینده زبان خصوصی از احساس متأخر «این، باز هم S است» می‌گوید. ما می‌توانیم از او بپرسیم که: «مرادتان از S چیست؟» او می‌تواند سه پاسخ دهد: ۱. او می‌تواند بگوید «مراد من این است»؛ ۲. او می‌تواند به نمونه خصوصی S متوسل شود؛ ۳. او می‌تواند تناظر عمومی S را ذکر کند. این پاسخ‌ها هر سه از جانب ویتگنشتاین رد می‌شوند.^{۶۳}

اگر گوینده زبان خصوصی می‌گوید: «از طریق «S» من این را در نظر می‌گیرم»، گویی با اشاره به احساس فعلی‌اش، این را می‌گوید. پس واضح است که «این S است» یک گزاره حقیقی قابل درست یا غلط بودن نیست؛ زیرا آنچه محتوا و دلیل صدقش را به آن می‌دهد، خود همان چیز است: «هر آنچه قرار است به نظرم درست بیاید درست است» و بنابراین «این فقط یعنی این‌جا نمی‌توانیم درباره «درستی» سخن بگوییم» (بند ۲۵۸) فرض کنید که بعداً گوینده زبان خصوصی می‌گوید: «از طریق S من این احساس را که در گذشته S نامیدم، در نظر می‌گیرم» از آن‌جا که او دیگر احساس گذشته را ندارد، باید بر حافظه تکیه کند؛ یعنی او باید نمونه S را به یاد آورد و آن را با احساس فعلی‌اش مقایسه کند تا ببیند که آن دو مانند هم هستند یا نه. اما البته او باید حافظه صحیح را به یاد آورد. اکنون آیا این امکان وجود دارد که حافظه غلط بتواند به این نام دست یابد؟ اگر چنین نیست، پس S هر آنچه را در حافظه، برای او در پیوند با S اتفاق می‌افتد، در نظر می‌گیرد، و باز هم هر آنچه درست به نظر می‌رسد، درست است. اما اگر چنین است، او واقعاً آنچه را که مراد او است، نمی‌داند. پس این گفته او که «خوب، حداقل من باور دارم که این باز هم احساس S است» کاربردی ندارد (بند ۲۶۰). کنی تأکید می‌کند که این امر با توسل به نمونه حافظه در بند ۲۶۵، مورد توجه ویتگنشتاین است؛ نمونه حافظه، شیئی خصوصی است که در مورد آن ویتگنشتاین می‌گوید: «فرض کنید که پیوسته تغییر می‌کند، اما شما به این تغییر توجه نمی‌کنید».^{۶۴}

امکان سوم از نظر کنی این است که گوینده زبان خصوصی با پدیداری عمومی، با کاربرد S ارتباط داشته باشد:

بیا بید اکنون برای وارد کردن نشانه S در تقویم، کاربردی تصور کنم. من متوجه می‌شوم که هر وقت فلان احساس خاص را دارم، فشارسنج نشان می‌دهد که فشار خونم بالا رفته است. پس قادر خواهم بود بدون کاربرد هیچ ابزاری بگویم فشارخونم بالا رفته است. این، نتیجه مفیدی است و اکنون کاملاً بی تفاوت می‌نماید که آیا احساس را درست تشخیص داده‌ام یا نه. بیا بید فرض کنیم من به صورت منظم آن را غلط تشخیص دهم، کمترین اهمیتی ندارد و این به تنهایی نشان می‌دهد که این فرضیه که من اشتباه کرده‌ام، نمایش صرف است (بند ۲۷۰)

S در این جا یک کاربرد حقیقی دارد؛ اما نه به عنوان بخشی از یک زبان خصوصی؛ این امر در واقع مانند حکم «احساسی که فشارخون مرا، که بالا می‌رود، در نظر می‌گیرد» است. ویتگنشتاین درباره گامی میانی در آینده، میان داشتن احساس، و حکم «اکنون فشارخونم بالا می‌رود» سخن می‌گوید؛ گامی که بر بازشناختن احساس به عنوان احساسی از یک نوع خاص، و به خاطر آوردن آن احساس از آن نوع که اشاره به بالا رفتن فشارخون دارد، مبتنی است. در این جا موضوع عدم تشخیص نیست که می‌گوید: من هم نوع احساس را تشخیص ندادم و هم نوع احساسی را که اشاره به بالا رفتن فشارخون داشت، به خاطر نمی‌آورم.

مطابق با نظر ویتگنشتاین، مسأله این است که نشان می‌دهد که این فرضیه اشتباه، نمایش صرف است. فرض کنید من می‌گویم S و فشارخون بالا نمی‌رود. چه دلیلی دارم تا به جای این که بگویم نوع احساسی را که با بالا رفتن همراه است، به خاطر نیاوردم، بگویم که من این احساس را تشخیص نداده‌ام؟ هیچ دلیلی جز این که «تشخیص احساس» به معنای «تشخیص آن به عنوان احساس بالا رفتن فشارخون» است، ندارد؛ اما اگر این است، پس هیچ مجالی برای گام میانی وجود ندارد، و S نام یک شیء خصوصی نیست، بلکه واژه‌ای در یک زبان عمومی است.^{۶۵}

نتیجه‌گیری

همان‌طور که بیان شد، به اعتقاد پیرس، تنها در سه جمله آخر بند ۲۵۸، استدلالی علیه امکان زبان خصوصی وجود دارد. این استدلال از نظر پیرس نشان می‌دهد که زبان خصوصی، برای گوینده، تمایزی میان به‌کاربردن درست یک واژه در پیوند با یک نوع احساس، و به‌کاربردن نادرست آن، وجود ندارد. در واقع، پیرس در پی تحلیل گفتار ویتگنشتاین در سه جمله آخر بند ۲۵۸ است تا بر استدلال وی علیه زبان خصوصی صحه بگذارد. بنابراین، تفسیر پیرس، بیشتر به دنبال وضوح بخشیدن به متن ویتگنشتاین است و حاوی قرائت جدیدی از استدلال زبان خصوصی نیست. اما با این حال، برخی معتقدند مسائلی که پیرس، در باب بند ۲۵۸ پژوهش‌ها، به آن‌ها اشاره می‌کند، اصلاً مورد توجه ویتگنشتاین در استدلال علیه زبان خصوصی نیستند.^{۶۶}

نکته بدیعی هم که در تفسیر استرن از بند ۲۵۸ مشاهده می‌شود، همانا ایضاح قطعات پژوهش‌ها در قالب دیالوگی فرضی است که در این دیالوگ فرضی، مواضع موافق و مخالف زبان خصوصی بهتر تبیین می‌شود و بنابراین، مراد استرن این است که با برجسته کردن عبارات هم‌سخن، استدلال نهفته در بند ۲۵۸ را تفسیر کند.

اما تفسیر کنی، که تفسیر مبنایی ما است، غیر از تبیین بند ۲۵۸، بر آن است که با توجه بیشتر به قطعات پس از این بند، به تبیین دقیق‌تر استدلال زبان خصوصی پردازد و با تحلیل این قطعات، توصیف منسجم‌تری را از استدلال زبان خصوصی مطرح کند. بنابراین می‌توان گفت که تفسیر کنی، نسبت به دیگر تفاسیر مطرح شده در این‌جا، متقن‌تر و به مدعیات ویتگنشتاین وفادارتر است.

منابع

- پایا، علی، فلسفه تحلیلی، مسائل و چشم‌اندازها، تهران، طرح نو، ۱۳۸۲.
- ریونزکرافت، ایان، فلسفه ذهن، یک راهنمای مقدماتی، ترجمه: حسین شیخ رضایی، تهران، صراط، ۱۳۸۷.
- مک‌گین، ماری، ویتگنشتاین و پژوهش‌های فلسفی، ترجمه: ایرج قانونی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۲.
- ویتگنشتاین، لودویگ، پژوهش‌های فلسفی، ترجمه: فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰.
- ویتگنشتاین، لودویگ، کتاب آبی، ترجمه: مالک حسینی، تهران، هرمس، ۱۳۸۵.

Audi, Robert, *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, Camdridge University Press, 1999.

Baker, Gordon, *Wittgenstein's Method: Neglected Aspects: essays on Wittgenstein*, edited and introduced by Katherine. J. Morris, Blackwell Publishing, 2004.

Canfield, V. John, "Private Language: Philosophical Investigations section 258 and environs" in Robert L Arrington and Hans Glock, *Wittgenstein's Philosophical Investigations*, London: Routledge, 1991.

Fogelin, J. Robert, *Wittgenstein*, London: Routledge & Kegan Paul, 1987.

Glock, Hans-Johann, *A Wittgenstein Dictionary*, Oxford: Blackwell, 1996.

Kenny, Anthony, *Wittgenstein*. Revised Edition, London: Blackwell Publishing, 2006.

McGinn, Marie, *Wittgenstein and Philosophical Investigations*, London: Routledge, 1997.

Mulhall, Stephen, *Wittgenstein's Private Language, Grammar, Nonsense, And Imagination in Philosophical Investigations*, §§ 243-315, Oxford: Clarendon Press, 2007.

Archive of SID

- Pears, David, *The False Prison: A Study in the Development of Wittgenstein's Thought*, Volume2, Oxford University Press, 1990.
- Sluga, H, Stern, D., *The Cambridge Companion to Wittgenstein*, Cambridge University Press, 1996.
- Stern, G. David, *Wittgenstein's Philosophical Investigations*, Cambridge university press, 2004.
- Stern, G. David, *Wittgenstein on Mind and Language*, Oxford University Press, 1995.
- Stroud, Barry, *Meaning, Understanding and Practice*, London: Oxford University Press, 2000.
- Wittgenstein, Ludwig, *The Blue and Brown Books*, Oxford: Basil Blackwell, 1980.
- Wittgenstein, Ludwig, *Philosophical Investigations*, Anscombe G.E.M, Basil Blackwell, 1991.
- Wittgenstein, Ludwig, *Zettel*, Anscombe G.E.M, Basil Blackwell, 1981.